




The University of Tehran Press

An Analysis of the Legitimacy of "International Holy War" in the Political Thought of Thomas Aquinas

Mohammadjavad Ranjkesh^{1✉}

1. Assistance Prof., Department of International Relations, Ferdowsi university of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: ranjkesh@um.ac.ir

Article Info	Abstract
<p>Article Type: Research Article</p> <p>Pages: 251-266</p> <p>Received: 2019/11/27</p> <p>Received in revised form: 2020/04/23</p> <p>Accepted: 2020/04/25</p> <p>Published online: 2023/04/19</p> <p>Keywords: <i>the theory of legitimate war, Thomas Aquinas, human rights, humanitarian intervention.</i></p>	<p>The end of the Cold War has led to profound developments in the sphere of thought, in particular, political concepts such as the principle of non-interference in internal affairs, the principle of sovereignty and the protection of human rights. Since the early 1990s, states have controversially resorted to the use of armed force to stop the blatant violation of humanitarian and human rights, namely humanitarian intervention. Accordingly, this paper seeks to answer the question whether humanitarian intervention can be justified on the basis of Aquinas's "just war" doctrine? The hypothesis of the present paper is that the thought of Aquinas intervention is not rejected and has some legitimacy based on concepts such as legitimate authority, just cause, true intention and the principle of proportionality of the intervention. Due to the changing nature of the conflict and the concept of "military humanitarianism", it analyzes the doctrine of Aquinas' legitimate war and examines the legitimacy of humanitarian intervention within the context of Aquinas's theory of war, and the current understanding of the moral, legal, and political conditions of war.</p>
How To Cite	Ranjesh, Mohammadjavad (2023). An Analysis of the Legitimacy of "International Holy War" in the Political Thought of Thomas Aquinas. <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 53 (1), 251-266. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2020.267646.1842
DOI	10.22059/JPLSQ.2020.267646.1842
Publisher	The University of Tehran Press. 



واکاوی مشروعیت «جنگ مقدس بین‌المللی» در اندیشه سیاسی توماس آکویناس

محمدجواد رنجکش^۱۱. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. رایانامه: ranjkesh@um.ac.ir

چکیده	اطلاعات مقاله
پایان جنگ سرد مایهٔ تحولات ژرفی در سپهر اندیشه ورزی، به‌ویژه مفاهیم سیاسی شده است. یکی از این مفاهیم، اصل عدم مداخله در امور داخلی، اصل حاکمیت و حمایت از حقوق بشردوستانه است. از اوایل دههٔ ۱۹۹۰ جامعهٔ دولت‌ها برای متوقف ساختن نقض آشکار حقوق بشردوستانه و حقوق بشر یا همان مداخلهٔ بشردوستانه، به کاربرد نیروهای مسلح متوسل شدند که بسیار محل مناقشه است. بر این اساس، مقالهٔ حاضر با استناد به دکترین «جنگ عادلانه» آکویناس درصدد پاسخگویی به این پرسش است که مداخلهٔ بشردوستانه از چه مبنای قانونی برخوردار است؟ فرضیهٔ نوشتار حاضر است که در آرای آکویناس مداخله مطلقاً مردود نبوده و با استناد به مفاهیمی چون اقتدار مشروع، علت عادلانه، نیت راستین و اصل تناسب مداخله از میزانی مشروعیت برخوردار است. به سبب ماهیت متغیر منازعه و مفهوم «بشردوستی نظامی»، به تحلیل دکترین جنگ مشروع آکویناس می‌پردازیم و با موشکافی مشروعیت مداخلهٔ بشردوستانه در چارچوب تئوری آکویناس در خصوص جنگ، و فهم کنونی شرایط اخلاقی، حقوقی و سیاسی جنگ به نتیجه‌گیری خواهد شد.	<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>صفحات: ۲۶۶-۲۵۱</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۶</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۲/۰۴</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۶</p> <p>تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۲/۰۱/۳۰</p> <p>کلیدواژه‌ها: تئوری جنگ مشروع، توماس آکویناس، جنگ حقوق بشر، مداخلهٔ بشردوستانه.</p>
رنجکش، محمدجواد (۱۴۰۲). واکاوی مشروعیت «جنگ مقدس بین‌المللی» در اندیشهٔ سیاسی توماس آکویناس. <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۳ (۱)، ۲۶۶-۲۵۱. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2020.267646.1842	استناد
10.22059/JPLSQ.2020.267646.1842	DOI
	ناشر
مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.	

مقدمه

شاید مسئله‌ای در تئوری‌های روابط بین‌الملل بحث‌برانگیزتر از کاربست نیروهای مسلح در زمینه‌های بشردوستانه نباشد (Cushman, 2005: 37). چالش ارزیابی مداخله بشردوستانه از برخورد دو نیاز رقیب اخلاقی / حقوقی برمی‌خیزد: منع استفاده از نیروهای مسلح علیه یک دولت دیگر از یک طرف و هدف متوقف ساختن نقض گسترده حقوق بشر و حقوق بشردوستانه از دیگر سو. در این زمینه دو مفهوم قانونی بودن و مشروعیت مطرح است. پرسش از قانونی بودن با دو منبع اولیه حقوق بین‌الملل یعنی معاهدات بین‌المللی و عرف در ارتباط است و این دو منبع داور نهایی هر آزمونی هستند که آیا اقدام خاصی، قانونی یا غیرقانونی است یا خیر. مفهوم قانونی بودن در پی عینی بودن و فراگیر بودن است، به نحوی که معنای آن برای همه بازیگرانی که موضوع آن هستند، یکسان باشد. در نتیجه، تصمیم درباره اینکه آیا اقدامی ویژه، قانونی است یا نه، سؤالی کاملاً حقوقی است (Glennon, 2004: 55).

توسعه روابط بین‌الملل در سده بیستم، جامعه دولت‌ها را متقاعد ساخت که استفاده از نیروی نظامی برای حل اختلافات بین‌المللی تنها نقض تمامیت سرزمینی یا استقلال سیاسی یک دولت نیست، بلکه تهدیدی برای نظم بین‌المللی و کل جامعه دولت‌هاست. با وجود این، اگر منازعه‌ای مسلحانه بین نیروهای حکومتی و شورشیان یک کشور در درون یک دولت اتفاق بیفتد، چگونه می‌توان حمایت از حقوق بشر و قربانیان غیرنظامی جنگ را با اصل ممنوعیت مداخله در امور داخلی یک دولت سازگار ساخت؟ در چنین شرایطی، چگونه می‌توان تهدید به صلح، نقض صلح یا اقدام به تجاوز موجود را پیش از اینکه شورای امنیت بتواند اقدامی برای حفظ صلح و امنیت بین‌الملل به عمل آورد، تعریف و مشخص کرد؟

مداخلات نظامی در دهه ۱۹۹۰، مانند مداخله در شمال عراق و سومالی (۱۹۹۲)، رواندا و هائیتی (۱۹۹۴)، بوسنی و هرزگوین (۱۹۹۵) و کوزوو و تیمور شرقی (۱۹۹۹)، شواهدی مبنی بر تصدیق استفاده از نیروهای نظامی از طرف جامعه دولت‌ها در چنین شرایطی هستند. این مداخلات نقطه اوج افزایش تأکید بر حقوق بشر و امور بشردوستانه‌اند (Donnelley, 2002: 94). این جوانب دربردارنده نوسانی قابل توجه از یک ترکیب بلندمدت بین دو عامل به ظاهر متضاد است: عامل سخت‌افزاری نیروهای نظامی و عامل نرم‌افزاری حقوق بشر که در اصطلاح «بشرگرایی نظامی» نامیده می‌شود (Matlary, 2003: 25).

تحقیق حاضر با استناد به دکترین «جنگ عادلانه» آکویناس درصدد پاسخگویی به این پرسش است که مداخله بشردوستانه از چه مبنای قانونی برخوردار است؟ فرضیه نوشتار حاضر آن است که در آرای آکویناس مداخله مطلقاً مردود نبوده و با استناد به مفاهیمی چون اقتدار مشروع، علت عادلانه، نیت راستین و اصل تناسب مداخله از میزانی مشروعیت برخوردار است. ضرورت این نوشتار از آن روست که نویسنده معتقد است بسیاری از اصول حقوق بین‌الملل در عصر و زمانه کنونی، به تعبیر فوکو، ریشه و تباری در آرای اندیشمندان سده‌های گذشته دارند که بازخوانی این آثار امکان کشف و ارائه آنها را فراهم می‌آورد.

آثار عمده موجود در زمینه مداخله بشردوستانه اغلب از دو منظر سیاسی / روابط بین الملل و یا حقوق بین الملل به بررسی این موضوع پرداخته‌اند. آثاری همچون سید محمدهادی قادری و ناصر قربان‌نیا، سید فضل‌الله موسوی و مهدی حاتمی، ندا و روزبه کردونی، نسرین مصفا و علیرضا شمس، سید قاسم زمانی و وحید نوری، احمد جوانشیری، قوام و امین روان‌بُد، حسین دهشیار؛ و در بعد حقوقی، علیرضا ابراهیم گل از این دسته آثار هستند. در بررسی آثار لاتین مقالاتی همچون Barry, James A (1998) *The Sword of Justice: Ethics and Coercion in International Politics* و Glennon, Michael J (2004) *Legitimacy and the Use of Force*, از زمره منابع لاتین در این زمینه هستند، از همین روی نوآوری این نوشتار آن است که تقریباً اثری به زبان فارسی در واکاوی مشروعیت اصل مزبور در آرای سیاسی اندیشمندان به‌ویژه آکوناس دیده نمی‌شود و منابع لاتین نیز با این فرضیه نویسنده به موضوع مداخله بشردوستانه در آرای اندیشمندان سیاسی نگریسته‌اند. روش مورد استفاده در این پژوهش، کتابخانه‌ای و اسنادی است. این مقاله ساختاری متشکل از بنیانی نظری در خصوص چیستی مداخله بشردوستانه و در ادامه تاریخچه نظری آن دارد. ضمن برشمردن مؤلفه‌های دکترین جنگ مشروع آکوناس، نویسنده به نتیجه‌گیری ریشه اصل مداخله بشردوستانه در اندیشه سیاسی این اندیشمند پرداخته است.

۱. بنیان نظری: چیستی مداخله بشردوستانه

در مفهوم کلاسیک، مداخله بشردوستانه به مداخله یکجانبه یک یا چند دولت در امور داخلی دولت دیگر با توسل به زور و بنا به اهداف و نیات بشردوستانه اشاره دارد (قربان‌نیا، ۱۳۸۲: ۱۲۶). آدام رابرتز آن را به‌عنوان «مداخله نظامی در یک دولت بدون تأثیر مقامات حاکمه آن و با هدف جلوگیری از مرگ و رنج گسترده اتباع آن دولت» تعریف می‌کند (Roberts, 1996: 19). این تعریف به سه ویژگی اساسی اشاره دارد که به‌طور اساسی موضوع اجماعی عمومی است (Bull, 1984: 43): اول اینکه، مداخله بشردوستانه نظامی است، چراکه کاربرد نیروی نظامی جنبه اساسی آن است؛ دوم، این امر یک مداخله است، زیرا بدون دادن فرصت به دولت مزبور برای اعتراض به این مسئله، نیروهای نظامی به آن کشور گسیل می‌شود؛ سوم آنکه، این مداخله، بشردوستانه است، زیرا در راستای جلوگیری از نقض گسترده حقوق بشر در دولت مزبور انجام می‌گیرد (موثق، ۱۳۹۰: ۱۲۷).

یکی از نکات قابل اشاره، تضادی است که میان این اصل پذیرفته‌شده با اصول منع توسل به زور و عدم مداخله به چشم می‌آید. در واقع یکی از نتایج اصل حاکمیت ملی، عدم مداخله در امور داخلی دولتی مستقل است. در این خصوص برخی از علمای حقوق از تفسیر موسع اصل عدم مداخله که بر تفسیر مشابهی از مفهوم حاکمیت پایه می‌گیرد، حمایت می‌کنند و هرگونه مداخله در قلمرو حاکمیت کشورها را به‌شدت مردود می‌شمارند. از سوی دیگر، گروهی نیز از تفسیر مضیق آن حمایت می‌کنند. به اعتقاد این عده، تفسیر موسع

اصل حاکمیت و تفسیر مشابه از اصل عدم مداخله، دیگر پاسخگوی تقاضاهای روزافزون بین‌المللی شدن مسئولیت کشورها در قبال صلح و امنیت بین‌المللی و حمایت از حقوق بشر نیست. اصطلاح دیگری که با مفهوم مداخله بشردوستانه در ارتباط است، مفهوم «مسئولیت حمایت» است. با توجه به فضای بین‌المللی پس از جنگ سرد و مسئله فقدان پشتوانه مردمی برخی حکومت‌ها و فجایعی که در دهه‌های پس از تأسیس جنگ جهانی دوم رخ داد، موجب شد کوفی عنان در سال ۱۹۹۹، مجمع عمومی را خطاب قرار دهد و بر اثر سخنان وی، به ابتکار دولت کانادا کمیسیونی به نام «کمیسیون بین‌المللی راجع به مداخله و حاکمیت دولت» تأسیس شد تا امکان پاسخگویی نظام‌مند به مواردی همچون رواندا و کوزوو را بررسی کند. این کمیسیون در سال ۲۰۰۱ گزارشی را با عنوان «مسئولیت حمایت» ارائه کرد و در آن، ضمن تأکید بر اینکه حاکمیت دولت‌ها را نمی‌توان به نام مداخله کنار گذاشت، مفهوم حاکمیت را به نحوی تفسیر کرد که مسئولیت اولیه حمایت از مردم هر کشور، با خود دولت متبوع بود. بنابراین در مواردی که دولتی قادر یا مایل نیست در برابر آسیب‌های جدی حمایت لازم را از مردم خود به عمل آورد، اصل عدم مداخله جای خود را به مسئولیت بین‌المللی حمایت می‌دهد. جدای از قرار گرفتن این موضوع در حیطه مباحث حقوق بین‌الملل یا روابط بین‌الملل، اصل مداخله بشردوستانه به لحاظ تبارشناسی ریشه در آثار اندیشمندان سیاسی، حقوقدانان و بعضاً متألهین قرن سیزدهم به بعد دارد که نوشتار حاضر بر آن است تا با بررسی اندیشه‌های آکویناس به این مفهوم اشاره کند.

۲. تاریخچه نظری مداخله بشردوستانه

دکترین‌های اولیه مداخله بشردوستانه در سده هفدهم استفاده از نیروی نظامی را به‌عنوان ابزار عدالت و منبعی حقوقی جهت کمک به کسانی که از سوی حکومتشان با آنها بدرفتاری صورت می‌پذیرد، مدنظر داشته‌اند (Hehir, 2002: 32). هر دو دیدگاه مسلط واقع‌گرای و لیبرالیسم با موضوع مداخله بشردوستانه با بدبینی می‌نگرند و در مقابل آن مقاومت می‌کنند. رئالیست‌ها در درجه اول به بحث امنیت و نظم در روابط میان دولت‌ها علاقه‌مندند. در چنین شرایطی، مداخله باید استثنایی و مؤثر باشد نه اینکه نظم بین‌المللی را مختل سازد و امنیت دولت‌ها را به مخاطره اندازد (Waltz, 1979: 66). از نظر رئالیست‌ها اهداف هنجاری در حوزه بین‌الملل به ندرت قابل دستیابی بوده و مداخله در زمینه‌های بشردوستانه پیش‌بینی‌ناپذیر و در نتیجه پرهزینه است. در راستای استدلال‌ات واقع‌گرایانه، مداخله ابزاری برای تعقیب منافع ملی است که از توجه به امنیت و نظم سرچشمه می‌گیرد، نه وسیله‌ای برای اهداف، ارزش‌ها و عدالت جهانی که در بهترین حالت در درجه دوم اهمیت هستند. لیبرال‌ها نیز بر مداخله بشردوستانه تأکید نمی‌کنند. از چشم‌انداز آنها مداخله، افراد و گروه‌ها را در داخل دولت از اعمال حق تعیین سرنوشت محروم

می‌سازد (Mill, 2002: 486). لیبرال‌ها به دنبال حفظ آزادی‌های مردمی هستند که دولت را شکل می‌دهد و این استقلالی است که مداخله آن را تهدید خواهد کرد. آنها حمایت از استقلال دولت‌ها و آزادی اتباعشان را حتی به دلایل هنجاری به مداخله ترجیح می‌دهند. منشور ملل متحد رژیم حقوقی را پیش‌بینی می‌کنند که استفاده از نیروهای مسلح برای نسل‌های آتی، کنترل و هدایت خواهد شد. این خواسته از طریق شناسایی تساوی حاکمیت همه دولت‌ها، عدم مداخله در امور داخلی آنها و مجاز شمردن استفاده غیردفاعی از نیروهای مسلح آن هم با اجازه یک مرجع فوق ملی، یعنی شورای امنیت برآورده می‌شود. این خواسته‌ها به تحقق هدف اصلی منشور که همانا حفظ نسل‌های آینده از خطر جنگ است، یاری می‌رساند (Bentwich & Martin, 1951: 88).

۳. مؤلفه‌های دکترین جنگ مشروع توماس آکویناس

۱.۳. اقتدار مشروع

آکویناس معتقد بود برای اینکه جنگی، مشروع تلقی شود سه امر لازم و ضروری است. اولین مسئله اقتدار حاکم است که به دستور او جنگ آغاز می‌شود؛ دوم آنکه، آنها که مورد حمله قرار می‌گیرند، به سبب اشتباهاتشان سزاوار این حمله هستند. سرانجام اینکه، جنگجویان باید نیت راستین داشته باشند، به نحوی که قصد آنها پیشبرد امر نیکو یا جلوگیری از امر شر باشد (Aquinas, 1956: 36). در مورد شرط اول، اقتدار حاکم بدین معناست که تصمیمات مربوط به ارتکاب به جنگ بر عهده کسانی است که از نظر حقوقی به آنها اختیار داده شده است این گونه عمل کنند و محافظت از ثروت‌های عمومی به کسانی که در قدرت هستند، سپرده شده است. بنابراین وظیفه حاکم این است که بر ثروت عمومی شهر، پادشاهی یا ایالتی که تابع وی هستند، حفاظت و نظارت داشته باشد و برای رسیدن به این هدف توسل به جنگ برای دفاع از اموال عمومی در برابر آشوب‌های داخلی (تنبیه بدکاران) و دشمنان خارجی برای آنها مجاز و قانونی است. در اینجا آکویناس به نقل و همسو با آگوستین مدعی است که نظم طبیعی که سبب صلح میان انسان‌ها می‌شود، نیازمند آن است که قدرتی که جنگ را اعلام می‌دارد، باید در دست کسانی باشد که اقتدار عالی را در اختیار دارند. از منظر آکویناس، اقتدار در نهایت از خداوند نشأت می‌گیرد و این خداست که مشروعیت و مجازات اخلاقی برای اجرای آن را عرضه می‌دارد (Tooke, 1965: 21). آکویناس علاوه بر اینکه شخص فرمانروا را منشأ قانونگذاری مثبت می‌داند، قانون طبیعی را فراتر از آن می‌داند. این قانون اعتبار جهانی دارد و دگرگون‌شدنی نیست. قانون طبیعت از هیچ‌گونه منبع محلی یا ملی سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه سرچشمه‌اش در حکمت جاودانی خداست (فاستر، ۱۳۷۷: ۴۷۴).

اگرچه در زمان حاضر، اقتدار عالی کسانی که در رأس قدرت هستند، به افراد و نهادهای خاص متکی

است که مشروعیتشان دیگر برگرفته از اراده خداوند نیست، بلکه تابع حقوق ملی و بین‌المللی و قانون اساسی‌هایی است که اراده مردم را باز می‌تاباند و دولت‌ها و کسانی که دولت را در اختیار دارند، پاسخگوی رفتارهایشان هستند. هرچند به قول آکویناس، حفاظت از اموال عمومی وظیفه کسانی است که دارای اقتدارند و مراقبت از اموال عمومی کسانی که تابع این اقتدارند (حکومت‌شوندگان)، وظیفه حکومت‌کنندگان است و برای نیل به این هدف توسل به شمشیر جنگ در دفاع از اموال عمومی در برابر اخلاط‌گران داخلی و دشمنان خارجی امری قانونی است (شریفیان، ۱۳۸۰: ۸۰۲) و همان‌طور که طبق اصل حاکمیت و بالتبع قاعده عدم مداخله بیان می‌شود، هنجارهای جاری جامعه دولت‌ها، دولتمردان را از اتخاذ تصمیمات جنگ‌طلبانه مگر در موارد دفاع از خود در برابر حملات نظامی باز می‌دارد. این محدودیت دکنترین جنگ مشروع، در اصل بر این پیش‌فرض استوار است که جنگ یک اقدام عدالت‌تلاقی جویانه در تنبیه بدکاران دیگر تلقی نمی‌شود. مطلب پیش‌گفته از این اعتقاد ناشی می‌شود که اگرچه مصائب و مشکلاتی وجود دارد، جنگ ابزاری غیرقانونی برای حل‌وفصل این مشکلات است (Coates, 1997: 59).

با این حال، این فرض اخلاقی و حقوقی ممکن است به‌واسطه تصمیمات جنگی متخذ سازمان ملل نادیده انگاشته شود. فصل هفتم اتخاذ ترتیبات مؤثر دسته‌جمعی را برای جلوگیری و رفع هرگونه تهدید نسبت به صلح و سرکوب اقدامات تجاوزکارانه یا نقض صلح به‌منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مجاز می‌داند. در نیل به این هدف، شورای امنیت دارای اقتدار عالی در اتخاذ تصمیمات جنگی از جانب جامعه دولتهاست (Johnson, 2001: 111). مع‌هذا، تا زمانی که شورای امنیت در چارچوب دکنترین جنگ مشروع آکویناس باقی می‌ماند، نمی‌تواند مدعی اقتدار مشروع در اتخاذ تصمیمات جنگی باشد، چنانکه التزام به اقتدار مشروع، حق اخذ چنین تصمیماتی را برای واحدهای سیاسی مشروع یعنی دولت‌ها محدود می‌سازد. سازمان ملل به‌عنوان یک سازمان بین‌المللی و شورای امنیت به بازوی اجرایی آن، فاقد حاکمیت به مفهوم سنتی برتری دولت بر همه اقتدارات و مراجع و جمعیت در داخل سرزمین آن و استقلال در خارج است. امروزه واقعیت حقوق بین‌الملل ایجاب می‌کند که تصمیمات جنگی سازمان ملل در قالب تأیید شورای امنیت مبتنی بر اقدامات اجرایی فصل هفتم منشور مطلوب تلقی شود و به همین سبب برای اجرای آن، جنگی را با مشروعیت و ضمانت اجرا فراهم می‌آورد (عباسی اشلقی، ۱۳۸۰: ۸۲).

۲.۳. علت عادلانه

بنابر نظر آکویناس دومین معیار جنگ مشروع، علت مشروع است؛ بدان معنا که کسانی که به آنها حمله می‌شود، به‌واسطه اشتباهات خود مستحق این حمله هستند. در اینجا، آکویناس به این گفته آگوستین اشاره می‌دارد که زمانی که ملت یا دولتی باید به سبب اجتناب از اصلاح اشتباهات وارده اتباع خود یا

خودداري از استرداد آنچه ناعادلانه به دست آورده اند، تنبيه و مجازات شوند، در اينجا نبايد جنگ عادلانه را به عنوان جنگي كه در صدد جبران اشتباهات است، توصيف كرد. هدف چنين عملي تا ميين خير و صلاح هم جامعه و هم كساني است كه جنگ عليه آنها به راه انداخته مي شود تا عمل غير عادلانه ملت يا دولت ديگر را بازداشت يا اصلاح نمايد.

جنگ مشروع در اين مفهوم جنگي دفاعي است كه خير و سعادت را با تنبيه بدكاران تا ميين مي نمايد. در اين چارچوب، جنگ مشروع عملي با ماهيت تلافی جويانه و دفاعي و جنگ نامشروع جنگي تجاوزكارانه است كه با هدف فساد و تباهي به راه مي افتد. بنا بر اين هيچ چيز جز تجاوز نمي تواند توجيه كننده جنگ باشد و زماني كه متجاوزي با ابزار نظامي دفع مي شود، مي تواند تنبيه هم شود. طبق اصول و هنجارهاي معاصر جامعه دولت ها، اين به معنای آن است كه هرگونه نقض تماميت ارضي يا استقلال سياسي يك دولت اقدامي تجاوزكارانه را شكل مي دهد و هر دولتي به عنوان قرباني تجاوز حق دارد كه از نيروي لازم براي دفاع از خود در برابر تجاوز، طبق ماده ۵۱ منشور سازمان ملل، استفاده كند (ليونز، ۱۳۷۳: ۴).

هرچند حق دفاع از خود دليل عقلي بنيادين براي شروع جنگ مشروع محسوب مي شود، لازمه علت مشروع مي تواند شامل دفاع از ساير دولت ها و همچنين مداخلاتي در راستاي كمك به جنبش هاي تجزيه طلب به منظور توازن بخشيدن به ساير مداخلات و حمايت از قربانيان نقض حقوق بشر شود. به طور سنتي، زمينه هاي بشردوستانه هيچ گاه علت مشروعی براي مداخله گروهی از دولت ها در امور داخلي دولتي ديگر با استفاده از نيروهاي نظامي نبوده است (Regan, 2005: 69). اما رويه جامعه دولت ها در اين مورد در حال تغيير است و زمينه هاي بشردوستانه ممكن است علت مشروعی براي مداخله باشند؛ چنانكه در مواردی همچون مداخله در بوسني و هرزگوين، سومالي، رواندا، هائيتي و تيمور شرقي مؤيد اين گفته هستند و در تمام اين موارد شوراي امنيت به نمايندگي از جامعه دولت ها عمل کرده است (www.un.org/security council/Resolution770).

در دكترين آكويانس، جنگ مشروع جنگي است در حمايت از نيكي و خوبي كه به منظور جبران اشتباهات صورت گرفته به راه مي افتد و بر رهيافتي مطلوب در مداخله اي نظامي بر پايه امور بشردوستانه و مجازات بدی و شرارت دلالت دارد (ممتاز، ۱۳۷۹: ۱۰۳۶). اگرچه در سده بيستم و حتى بيست و يكم استفاده از نيروي نظامي در قالب جنگ يا مداخله نظامي ديگر به عنوان ابزاري براي مقابله با اشتباهات بدكاران تلقی نمی شود. رژيم حقيقي بين الملل موجود در معاهدات بين المللي مانند منشور سازمان ملل و حقوق بين الملل عرفي تهديد يا استفاده از نيروي نظامي را عليه دولتي ديگر بر حذر داشته است.

محدوديت هاي اعمال شده نسبت به جنگ مشروع به واسطه دو پيش فرض اخلاقي است. اولين پيش فرض از اين عقیده ناشی می شود كه ويرانگري جنگ هاي مدرن، آن را به عنوان ابزار نامناسبي براي حل اختلافات بين المللي و تنبيه دولتي خطاكار مبدل ساخته است. پيش فرض دوم بر اين اساس است كه

تصدیق حق دولت یا گروهی از دولت‌ها در ارتکاب به یک جنگ، حتی اگر به منظور تنبیه شرارت باشد، تلاش‌های جامعه دولت‌ها را در برقراری روند قضایی جنگ‌های غیرقانونی علیه یکدیگر عقیم می‌سازد.

۳.۳. نیت راستین

با فرض اینکه جنگی توسط اقتدار مشروع و علت مشروع هم به راه بیفتد، باز تضمینی بر اینکه آن جنگی مشروع است، نیست. به نظر آکویناس، سومین عنصر مورد نیاز برای جنگ مشروع آن است که کسانی که مرتکب جنگ می‌شوند، باید نیت راستین داشته باشند، یعنی قصد پیشبرد خوبی‌ها یا دفع امری تباه را مدنظر داشته باشند (Aquinas, 2003: 214). در این باره آگوستین یادآور می‌شود که مذهب و عقیده راستین به جنگ‌های صلح‌آمیزی نظر دارد که نه به انگیزه توسعه‌طلبی یا خشونت، بلکه با هدف تأمین صلح، مجازات بدکاران و ارتقای فضایل به راه می‌افتد؛ و حتی اگر اعلام چنین جنگی توسط اقتداری مشروع و با علت مشروعی صورت پذیرد، از طریق نیت سویی با قانون‌گریزی مقابله شده است. در حقیقت، نیت تبهارانه‌ای که بتواند با جنگی که علت مشروع داشته و توسط مقام مشروعی آغاز شده است، مقابله کند، نامشروع تلقی می‌شود. از این دیدگاه جنگ به واسطه روح حاکم بر آن یعنی نیتی راستین می‌تواند به صلح مبدل شود. همان‌طور که آکویناس هم بر آن اشاره دارد، ما به دنبال صلح با این نیت که در جنگ باشیم نیستیم، بلکه در پی جنگ هستیم تا شاید صلح به دست آوریم (Aquinas, 2003: 215). در خصوص این مدعا، کسانی که مبادرت به جنگ می‌کنند، می‌توانند در حین جنگ صلح‌جو هم باشند؛ بدین ترتیب که می‌توانند با شکست دشمنان خود در جنگ، صلح را برای آنها هم به ارمغان بیاورند، بنابراین کارایی نیتی راستین بسته به وجود علتی مشروع دارد و عکس آن هم صادق است.

محدوده نیت راستین در تحلیل اخلاقی آکویناس از جنگ بدین معناست که اهداف جنگ به نفع علت مشروع را محدود سازد. از آن‌رو که توسل به علت مشروع نمی‌تواند شفاهی باشد، بلکه باید واقعی باشد و جنگی که با علتی مشروع به راه می‌افتد، ممکن است انگیزه‌ای متفاوت از عدالت داشته باشد. هرچند، وجود چنین انگیزه‌ای نافی علت مشروع نیست و ممکن است چنین انگیزه‌ای به قصد پیشبرد فضایل یا دفع رذایل صورت گیرد. در واقع، سؤال این نیست که آیا انگیزه‌ای وجود دارد یا نه، بلکه مهم این است که آیا آن انگیزه به خودی خود مشروع است یا نه؛ بدین معنا که آیا انگیزه با علت مشروع هم ارتباط دارد یا علت واقعی مبادرت به جنگ نیز به‌شمار می‌رود یا نه. بیان کامل این مسئله در توجیحات دولت یا گروهی از دولت‌ها جهت توسل به نیروهای مسلح مفروض است و اغلب، این توجیحات با علایق انسان‌دوستانه را با دیگر انگیزه‌های نوع‌دوستانه ضعیف‌تر همراه می‌سازند.

آکویناس معتقد است زمانی که شروط مذکور حادث می‌شود، جنگ‌آوران با دو محدودیت دیگر نسبت

به فعالیت‌های خود روبه‌رو هستند: یکی اینکه اقداماتشان باید مشخص بوده و نسبت به مهاجمان جهت‌گیری شده باشد نه علیه افراد بی‌گناه، دیگر آنکه جریان جنگ باید با اثر مثبت مورد تعقیب تناسب داشته باشد (Aquinas, 2003: 220).

آکویناس از اولین محدودیت مذکور تحت عنوان اصل اثر دوگانه یاد می‌کند که شامل وضعیتی می‌شود که طی آن صدمه یا مرگ انسانی بی‌گناه اجتناب‌ناپذیر است. این اصل چنین فرموله شده است که هیچ چیز مانع از آن نمی‌شود که عملی دو اثر داشته باشد، یکی از آن آثار همان است که از قبل مدنظر بوده و دیگری جدای از آن قصد و نیت است. رفتارهای اخلاقی بر حسب آنچه قصد شده‌اند و نه آنچه جدای از آن قصد و نیت بوده است، انواع خود را دارند. در چارچوب این بحث، آثار منفی غیرمستقیم رفتار جنگجویان و رای حدود مسئولیت اخلاقی است تا زمانی که اقدامات با قصد قبلی بالذاته نیک است. آثار بد به‌عنوان ابزاری برای اثر مثبت در نظر گرفته نشده‌اند، اما هر دو اثر (بد و نیک) ضرورتاً به‌صورت همزمان از عمل نیکی که آنها را به‌وجود آورده است، ناشی می‌شود (Barry, 1998: 15). بنابراین، خوب بودن و نیکی عمل خوب باید مستقیماً و همچنین به قصد، انجام گرفته باشد. این اثر نیک باید به همان سرعتی که تأثیر منفی جانبی رخ می‌دهد، صورت بگیرد؛ تأثیر منفی جانبی که جنگجویان در قبال آن خود را مسئول نمی‌دانند. بنابراین تحت این اصل، در صورت وجود تأثیری مثبت، اعمال جنگجویان با وجود آثار منفی ناشی از آنها توجیه‌پذیر است.

در مورد محدودیت دوم، آکویناس بر آن است که ولو اینکه اقدامی ناشی از نیت راستین باشد، چنانچه عملی با هدف تناسب نداشته باشد، آن عمل ممکن است غیرقانونی تلقی شود. آکویناس تأکید می‌کند که دفع زور با زور [عملی] قانونی است به شرط اینکه از محدوده دفاع بدون تقصیر فراتر نرود. به عبارت دیگر، تأثیرات سوء جنگ باید با میزان بی‌عدالتی‌ای که توسط جنگ از آن جلوگیری می‌شود، تناسب داشته باشد. بنابراین، خیر مطلق که از طریق جنگ حاصل می‌شود باید بیش از صدمات و خسارات جنگ باشد (Aquinas, 2003: 218).

۴. مداخله بشر دوستانه و جنگ مشروع

تصمیم‌گیری در خصوص زمان و موقعیت صحیح مبادرت به جنگ، امری پیچیده است و زمانی که مداخله بشر دوستانه مدنظر باشد، تصمیم مزبور مشکل به‌شمار خواهد رفت. بدان سبب که مداخله مسلحانه در امور داخلی دولت‌های دیگر، ولو به دلایل بشر دوستانه، به‌مثابه عملی تجاوزکارانه از نگاه تئوری جنگ مشروع و حقوق بین‌الملل تلقی می‌شود؛ چراکه هر مداخله‌ای دربردارنده نقض حاکمیت و تمامیت سرزمینی دولت‌های محل مناقشه است. دو استثنا در این مفهوم کلی وجود دارد که میان دکتترین جنگ مشروع و حقوق بین‌الملل مشترک است، که الزامات اقتدار مشروع و دلیل مشروع مربوط به‌استثنای اول و منع کاربرد نیروی

مسلح علیه دولتی دیگر مربوط به استثنای دیگر است. استثنای اول کاربرد ترتیبات اجبارآمیز از سوی دولت یا گروهی از دولت‌ها در ارتباط با تهدید صلح، نقض صلح و عمل تجاوزکارانه است که شورای امنیت تحت فصل هفتم منشور مجاز به آن است. استثنای دوم اعمال حق دفاع از خود یا دفاع دسته‌جمعی به‌عنوان پاسخی به حمله نظامی طبق ماده ۵۱ منشور، است. هرچند اگر هیچ‌کدام از این استثنائات قابلیت کاربست نداشته باشد، بحران‌های بشردوستانه از مرزها فراتر نمی‌رود و مجهز به حمله مسلحانه علیه دولتی دیگر نخواهد شد و بنابراین منشأ ماده ۵۱ منشور وجود نداشت و شورای امنیت نمی‌توانست با تجویز ترتیبات اجبارآمیز تحت فصل هفتم منشور موافق باشد (Henkin, 1999: 824).

این نوع مداخله به‌آسانی ممکن است غیرقانونی یا نامشروع تلقی شود. زمانی که دیپلماسی در مواجهه با رنج روزافزون انسانی ناکام می‌ماند و شورای امنیت اقدامی نمی‌تواند انجام دهد، چه‌کاری از جامعه دولت‌ها ساخته است؟ کدام اصل در چنین شرایطی مهم‌تر است: منع کاربرد نیروهای مسلح علیه دولتی دیگر یا حمایت از حقوق بشر؟

با یادآوری این شرط که مداخله بشردوستانه باید موجه تلقی شود، منطقی می‌توان گفت که در صورت نقض جدی حقوق بشر، تأکید متعصبانه بر حمایت از حاکمیت و تمامیت سرزمینی یک دولت موجب تصلب، غیرانسانی و ناعادلانه شدن بنیان هنجاری دکترین جنگ مشروع می‌شود و تجدیدنظر در مفروضات نظری این دکترین به‌منظور تعلیق قواعد آن در شرایط خاص باید انجام گیرد؛ اگرچه، خطر چشمگیری در خصوص این بازنگری وجود دارد. هر جا که سیستم عمومی خطوط راهنما و اصول دکترین جنگ مشروع به تعلیق قواعد خود تحت شرایط خاص مجاز باشند، سیستم مذکور آسیب‌پذیر می‌شود، به‌نحوی که هرگونه ابطال و فسخی، اعتبار آن را در معرض خطر قرار می‌دهد. در حقیقت، اصول دکترین جنگ مشروع در پیوند بانگیزه‌های ژئواستراتژیک، اقتصادی و سیاسی به تفسیر و کاربست سؤال‌برانگیز مجموعه‌ای از استانداردهای ارزشی که این دکترین ارائه می‌کند، منجر می‌شود. دکترین جنگ مشروع فرمولی ثابت نیست که کسی بتواند عوامل تجربی را برای وضعیتی فرضی ترکیب کند و نتیجه مبهمی را موجب شود. در عوض این مجموعه گسترده خطوط کلی‌اند که ممکن است به انحای مختلف تفسیر و اعمال شوند. این تا حدی به‌سبب پیچیدگی مسائل مربوط و تا حدی در اثر انگیزه‌های طرفین ذی‌نفع است.

در صورت مداخله بشردوستانه، اعتبار دکترین جنگ آسیب‌پذیر می‌شود، زیرا علاوه بر پیچیدگی‌های معمول و انگیزه‌های متعدد مطروحه، خود دکترین برای تعلیق اصول خود مجاز است و موجب این خطر می‌شود که طرفین ذی‌ربط اصول مذکور را به‌منظور عقلانی ساختن اموری که تصمیم به انجام آنها گرفته شده است، مورد سوءاستفاده قرار دهند. بنابراین تا زمانی که چنین مداخله‌ای در حوزه تئوری جنگ مشروع قرار دارد، موجه جلوه دادن آن امری مطلوب نیست؛ از آن‌رو که خطر تضعیف و آسیب‌پذیری ثبات و

اعتبار بنیان هنجاری این نظریه وجود دارد. این مداخله توجیه‌پذیر نیست، اما ورای آن، به‌عنوان استثنایی بر این قاعده در شرایط خاص مجاز است. با آنکه چنین استثنایی موجب نقض مجموعه‌ای از استانداردهای ارزشی ذاتی دکترین جنگ مشروع می‌شود، مع‌هذا بهره‌جویی آن را کماکان حفظ می‌نماید. به‌نحوی که تفسیر و کاربرد وسیع خطوط کلی این دکترین در وضعیت‌های عملی ممکن است. همان‌طور که آکویناس بیان می‌کند، در حقیقت اگر بپذیریم که عقلانیت نهایی تئوری جنگ مشروع باید مشروعیتی را برای جنگی که هدفش دفاع از فضیلت و تنبیه شرارت است، فراهم نماید، اخلاق جنگ مشروع نباید مانعی برای مداخله نظامی در مواقع نقض جدی حقوق بشر، تلقی شود و هدف توقف نقض جدی حقوق بشر را که امری نیک به‌شمار می‌رود، فراهم سازد؛ درحالی‌که وجود چنین نقض‌هایی پر قدرت امری مذموم تلقی می‌شود. آخر آنکه، چنین مداخله‌ای در عمل باید نتایج نیکویی در برداشته باشند.

نتیجه‌گیری

اگرچه اصل مداخله بشردوستانه را باید از تحولات حوزه حقوق و روابط بین‌الملل در اواخر سده بیستم و اوایل قرن حاضر شمرد، لیک، با استناد به دیدگاه باستان‌شناسی فوکو، پدیده‌های عینی و ذهنی در بساخت خود، ریشه در زمان دارند. یکی از نظریه‌هایی که در شکل ابتدایی خود به مفهوم مداخله در امور داخلی و استثنا در حاکمیت دولت‌های دیگر اشاره دارد، نظریه توماس آکویناس در خصوص جنگ مشروع و به تعبیر امروزی مداخله بشردوستانه است. چالش ارزیابی اخلاقی مداخله بشردوستانه ناشی از دو نیاز اخلاقی رقیب و متقاطع است: ممنوعیت وارده بر کاربرد نیروی نظامی علیه دولتی دیگر از یک طرف و هدف متوقف ساختن نقض گسترده حقوق بشر و حقوق بشردوستانه از طرف دیگر. طبق نظر آکویناس، فرضیاتی علیه استفاده از نیروهای مسلح و شرایط خاصی که طبق آن این مفروضات به‌عنوان استثنائات موجه اخلاقی می‌تواند ملغی شود، مطرح شده است. این استثنائات بر حسب معیار اخلاق جنگ مشروع که اصول «حقوق بین‌الملل توسل به زور» نامیده می‌شود، و دیگری اصول «حقوق جنگ» که شامل «اصول تمایز و تناسب» می‌شود و این اصول محدودیت‌هایی را در خصوص اینکه چگونه نیروی نظامی در عرصه واقعیت می‌تواند به کار رود، وضع می‌نماید. فرضیه نوشتار حاضر آن است که در آرای آکویناس مداخله مطلقاً مردود نیست و با استناد به مفاهیمی چون اقتدار مشروع، علت عادلانه، نیت راستین و اصل تناسب مداخله از میزانی مشروعیت برخوردار است. اقتدار حاکم بدین معناست که تصمیمات مربوط به ارتکاب به جنگ بر عهده کسانی است که از نظر حقوقی به آنها اختیار داده شده است، این‌گونه عمل کنند و محافظت از ثروت‌های عمومی به کسانی که در قدرت هستند، سپرده شده است. بنابراین وظیفه حاکم این است که بر ثروت عمومی شهر، پادشاهی یا ایالتی که تابع وی هستند، حفاظت و نظارت داشته

باشد و برای رسیدن به این هدف توسل به جنگ برای دفاع از اموال عمومی در برابر آشوب‌های داخلی (تنبیه بدکاران) و دشمنان خارجی برای آنها مجاز و قانونی است. در اوضاع و احوال کنونی می‌توان سازمان ملل و به‌ویژه شورای امنیت را به‌عنوان رکن اجرایی که مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت را به عهده دارد، در حکم اقتدار مشروع نظریه آکویناس تلقی کرد. بنابر نظر آکویناس دومین معیار جنگ مشروع، علت مشروع است. در اینجا نباید جنگ عادلانه را به‌عنوان جنگی که درصدد جبران اشتباهات است، توصیف کرد. هدف چنین عملی تأمین خیر و صلاح هم‌جامعه و هم‌کسانی است که جنگ علیه آنها به راه انداخته می‌شود تا عمل غیرعادلانه ملت یا دولت دیگر را بازدارد یا اصلاح نماید. در اینجا نیز باید به تحول، هرچند محدود، نظام بین‌الملل به جامعه بین‌الملل سخن گفت. در نظام بین‌الملل فرض بر وجود دولت‌ها با پوسته سخت حاکمیت و رابطه قدرت است. اما در جامعه بین‌الملل وجود میزانی از هنجار، قواعد و اخلاق مشترک بین‌المللی همچون احترام به حقوق بشر و مجازات افراد و دولت‌های ناقض آن مسلم فرض می‌شود. بنابراین علت مشروع دیگر محدود به دفاع از خود نبوده و شامل نقض حقوق بشر فاحش در چارچوب سرزمینی دولت‌ها نیز می‌شود. با فرض اینکه جنگی از طریق اقتدار مشروع و علت مشروع هم به راه بیفتد، باز تضمینی بر اینکه آن جنگی مشروع است، نیست. به نظر آکویناس، سومین عنصر مورد نیاز برای جنگ مشروع آن است که کسانی که مرتکب جنگ می‌شوند، باید نیت راستین داشته باشند، یعنی قصد پیشبرد خوبی‌ها یا دفع امری تباه را مدنظر داشته باشند. در این باره آگوستین یادآور می‌شود که مذهب و عقیده راستین به جنگ‌های صلح‌آمیزی نظر دارد که نه به انگیزه توسعه‌طلبی یا خشونت، بلکه با هدف تأمین صلح، مجازات بدکاران و ارتقای فضایل به راه می‌افتد؛ حتی اگر اعلام چنین جنگی توسط اقتداری مشروع و با علت مشروعی صورت پذیرد، از طریق نیت سویی با قانون‌گریزی مقابله شده است. می‌توان گفت که مداخله بشردوستانه پاره‌ای استلزامات دگرترین جنگ مشروع را در بردارد و در این زمینه به این استنتاج باور دارد که مشروعیت مداخله بشردوستانه در مفهوم و نگاه کلی آن، سؤال‌برانگیز است. اگرچه به‌علت اصول اخلاقی متناقضی که لاجرم در بطن مداخله بشردوستانه جای دارد- از قبیل اصول تناسب و تمایز، ممنوعیت کاربرد نیروی نظامی علیه دولتی دیگر به‌جز دفاع در برابر حمله نظامی و ترتیبات اجبارآمیز مشروع شورای امنیت طبق فصل هفتم منشور و هدف متوقف ساختن نقض جدی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه- به‌سختی یک پاسخ اخلاقی مشخصی را بتوان یافت. دگرترین جنگ مشروع می‌تواند اصول و خطوط فکری‌ای را عرضه نماید، اما همیشه پاسخ‌های قطعی ندارد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب‌ها

۱. سرتیپی، حسین (۱۳۸۶)، *مداخله بشردوستانه*، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
۲. فاستر، مایکل ب (۱۳۷۷)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ج ۱، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. کرمی، جهانگیر (۱۳۷۵)، *شورای امنیت سازمان ملل متحد و مداخله بشردوستانه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. وایس، توماس (۱۳۸۷) *مداخله بشردوستانه: اندیشه در عمل*، ترجمه زهرا نوع‌پرست، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ب) مقالات

۵. ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۶)، «در تحول مفهوم مداخله بشردوستانه در روابط بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ش ۳۸، ص ۱۱۲-۱۳۱.
۶. جلیلی، طاهره؛ ایمانی، همت (۱۳۸۹)، «مداخله بشردوستانه و چالش‌های آن»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۲۸۲-۲۸۱.
۷. ذاکریان، مهدی (۱۳۷۹)، «فراگرد تبدیل قواعد بنیادی حقوق بشر به قواعد امره»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال چهاردهم، ش ۴.
۸. شریفیان، جمشید (۱۳۸۰)، «بین‌المللی شدن حقوق بشر»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال پانزدهم، ش ۳.
۹. عباسی اشقی، مجید (۱۳۸۰)، «مداخلات بشردوستانه و اصل عدم مداخله»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، مهر و آبان، ش ۱۷۰-۱۶۹.
۱۰. ----- (۱۳۸۹)، *دگرگونی مفهوم مداخله بشردوستانه در هزاره نو»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۲۸۲-۲۸۱.
۱۱. قربان‌نیا، ناصر (۱۳۸۲)، *مداخله بشردوستانه از منظر حقوق بین‌الملل، نامه حقوقی*، سال نهم، ش ۳۷.
۱۲. کسسه، آنتونی (۱۳۸۰)، «مشروعیت بین‌المللی اقدامات بشردوستانه قهرآمیز در جامعه جهانی»، ترجمه جعفر سروی، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۵۴.
۱۳. لیونز، جنی ام (۱۳۷۳)، «مداخله بین‌المللی، حاکمیت دولت و آینده جامعه بین‌المللی»، ترجمه خجسته عارف‌نیا، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال هشتم، ش ۱۲-۱۱.
۱۴. مسلمی مهنی، یوسف (۱۳۸۷) و «تحول مفهوم مداخله بشردوستانه در روابط بین‌الملل»، *ماهنامه مجلس و پژوهش*، سال چهاردهم، ش ۵۷.

۱۵. ممتاز، جمشید (۱۳۷۹)، «مداخله بشردوستانه ناتو در کوزوو و اصل عدم توسل به زور»، ترجمه مرتضی مختاری امین، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، ش ۴.
۱۶. موثق، هومن (۱۳۹۰)، «مداخله بشردوستانه»، مهرنامه، ش ۱۱.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Aquinas, Thomas (2003), *Summa Theologiae*' II-II, Question 40, Of War, First Article, in Brown, Nardin and Renger, eds, " International Relations in Political Thought: Texts from the Ancient Greeks to the First World War.
2. Arnaud, Andre-Jean; Belley, J-G; Carty, J.A; Chiba, M (1983), *Dictionnaire encyclopedique et theorie et de sociologie du droit* (Paris: Librarie generale de droit et de jurisprudence, E.J.A).
3. Barry, James A (1998), *The Sword of Justice: Ethics and Coercion in International Politics* (Westport: Prager Publishers).
4. Bentwich, Norman and Martin, Andrew (1951), *Commentary on the Charter of the United Nations* (2nd Ed; London: Routledge).
5. Bull, Hedley (1977), *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics* (New York: Columbia University Press).
6. Bull, Hedley (1984), *Intervention in World Politics* (Oxford, England: Clarendon Press).
7. Coates, A.J. (1997), *The Ethics of War* (Manchester: Manchester University Press).
8. Cushman, Thomas (2005), *A Matter of Principle, Humanitarian Arguments for War in Iraq* (Berkeley: University of California Press).
9. Donnelly, Jack (2002), *Universal Human Rights in Theory and Practice* (Ithaca: Cornell University Press).
10. Gaddis, John Lewis (1994), *The United States and the End of the Cold War: Implications, Reconsiderations, Provocations* (New York: Oxford University Press).
11. Glennon, Michael J (2004), *Legitimacy and the Use of Force*, a paper submitted in preparation of the report of the High-Level Panel on Threats and Challenges and Change, A More Secure World: Our Shared Responsibility (New York, United Nations).
12. Hehir, Bryan (1998), *Military Intervention and National Sovereignty: Recasting the Relationship*, " in Moore, Ed, *Hard Choices: Moral Dilemmas of Humanitarian Intervention*.
13. Johnson, James T (2001), *The Just-War Idea and the Ethics of Intervention*," in J. Carl Ficarrotta, ed., *the Leaders Imperative: Ethics, Integrity, and Responsibility* (West Lafayette: Purdue University Press).
14. Matlary, Janne H (2003), *Intervention for Human Rights in Europe* (New York: Palgrave).
15. Mill, John Stuart (2002), "A Few Words on Non-Intervention," in Chris Brown, Terry Nardin and Nicolas Renger, ed., *International Relations in Political Thought: Texts from the Ancient Greeks to the First World War* (Cambridge, England: Cambridge University Press).

16. Nardin, Terry (1983), *Law, Morality and the Relations of States* (Princeton: Princeton University Press).
17. Randelzhofer, Albrecht (1994), Article 2 (4), in Bruno Simma, ed., the Charter of the United Nations: A Commentary (New York: Oxford University Press).
18. Regan, Richard J (1996), *Just War: Principles and Cases* (Washington, D.C.: The Catholic University of America Press).
19. Ryan, Stephen (2000), *The United Nations and International Politics* (New York's. Martin press).
20. Scher, David (1998), *Rethinking the Unthinkable after the cold War: Towards Long term Gold Nuclear Planning* ", Security Studies, vol.7
21. Teixeira, Pascal (2004), *The Security Council at the Dawn of the Twenty-First Century: To What Extent Is It Willing and Able to Maintain International Peace and Security?* (Geneva: United Nations)
22. Tooke, Joan D (1965), *The Just War in Aquinas and Grotius* (London: S.P.C.K)
23. Viotti, Paul R and Kauppi, Mark V (1999), *International Relations Theory: Realism, Pluralism, Globalism and Beyond* (3rd ed., Boston: Allyn and Bacon).
24. Walzer, Michael (2000), *Just and Unjust Wars: A Moral Argument with Historical Illustrations* (3rd ed., New York: Basic Books).

B) Articles

25. Henkin, Louis (1999), NATO, Kosovo Intervention, *the American Journal of International Law*, Vol 93.